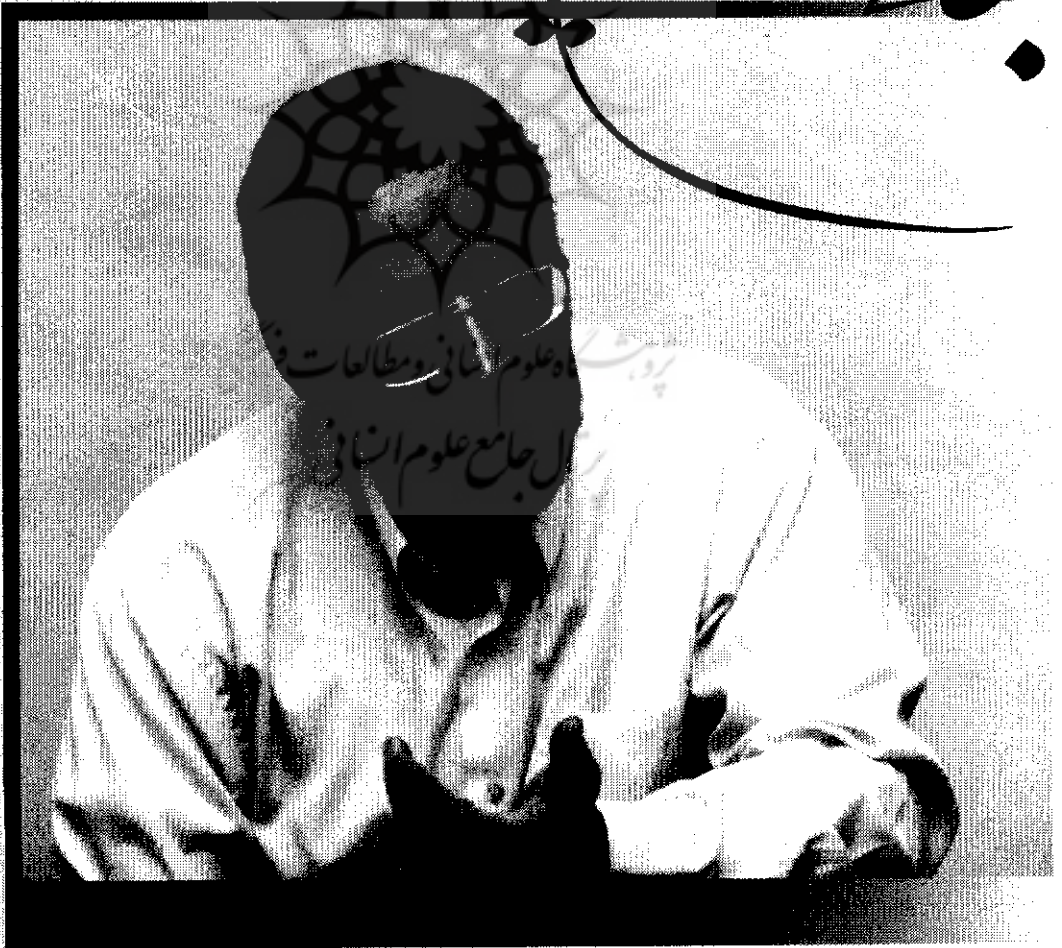




# تعمیر و بازسازی کتابخانه



پروژه  
تعمیر و بازسازی کتابخانه  
مرکز ملی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجمع علوم انسانی



## اشاره

مطلب حاضر محصول گفتگویی است با دکتر خسرو یاقری\* که طی آن مسأله جهانی شدن و مناسبت‌های آن با تعلیم و تربیت دینی را به بحث و بررسی گذاشته‌ایم. نظر به این که موضوع طرح شده از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار است، امیدواریم بتوانیم این گفتگو را با دیگر شخصیت‌های صاحب نظر نیز دنبال کنیم و از این راه قدمی در جهت ارتقای سطح بینش خوانندگان گرامی نسبت به این موضوع برداشته باشیم.

\*\*\*

□ از این که اجازه دادید از طرف مجله رشد معارف اسلامی خدمت شما باشیم، تشکر می‌کنیم. اجازه دهید به عنوان افتتاح گفت و گو، نظر شما را درباره جهانی شدن و معرفی این پدیده به عنوان یکی از چالش‌های قراری ما در قرن ۲۱ جويا شویم. دکتر یاقری: بسم الله الرحمن الرحيم. همان طور که می‌دانید جهانی شدن در درجه اول، یک بحث تعلیم و تربیتی نیست و بیش تر وجه اقتصادی آن منظور نظر بوده است. به هرحال نزدیک شدن کشورهای و ارتباطات جدیدی که بین آن‌ها به وجود آمده زمینه ساز روابط نزدیک بین کشورها شده است و در نتیجه منافع و مضار ملت‌ها با هم ارتباط بیش تری پیدا کرده است و یا مثلاً کشورهایی که به اصطلاح از پایگاه اجتماعی و اقتصادی بالائیری برخوردار بودند، می‌خواستند که جایگاه خود را در جهان محکم تر کنند و یا منظومه‌ای از جهان متصل شونده به وجود آورند که در واقع محروم واقع نشوند و یا منافعشان را از دست ندهند. بحث اقتصادی، موضوع بحث ما نیست. در واقع وجوه مختلفی از جهانی شدن مطرح شده است، اعم از یکی کردن پول‌هایی که در سطح اروپا وجود دارد و یا استراتژی‌هایی کلان که برای مسایل اقتصادی جستجو کردند و ارتباطاتی که کشورها را بتواند به صورت بلوک‌هایی بیش تر به هم نزدیک کند که بحث ما نیست و در تخصص بنده هم نیست. ولی جهانی شدن به هر انگیزه‌ای که شروع بشود، در نهایت وقتی که یک پدیده جهانی اتفاق بیفتد، پیامدهایش دامن همه حوزه‌ها را خواهد گرفت. هم در تعلیم و تربیت، هم در مسایل سیاسی و هم در مسایل فرهنگی و هم در تربیت دینی. مهم ترین

دغدغه‌ای که جهانی شدن را در تاریخ معاصر و یا دهه‌های پیش تر به بحث تبدیل کرده است این است که اگر یک نوع نزدیک شدن و اتحادی در سطح جهان ایجاد شود، این مسأله بر خرده فرهنگ‌ها و یا کشورهای خرده پا چه تأثیری خواهد گذاشت؟

مثلاً فرض کنید یک فروشگاه بزرگ بخواند کار تولید و توزیع را به عهده بگیرد؛ در واقع خرده پاها نگران حذف خود می‌شوند! یک چنین مسأله‌ای در اوضاع فرهنگی هم مطرح شده است. در واقع سؤال این است که آیا جهانی شدن می‌خواهد یک فرهنگ را در جهان مسلط کند یا این که در جهانی شدن تفاوت‌هایی می‌تواند به قوت خودش باقی بماند؟ چون جهانی شدن سمت و سوی وحدت‌یابی دارد و می‌خواهد این مسأله را گوشزد کند که همه چیز یک دست بشود؛ یکدست شدن یعنی حذف

\* به نظر می‌رسد که پیامبر وقتی اهل کتاب را سواء بیننا و بینکم]، می‌خواهد که آن‌ها از ایر پیش می‌آید... و اساساً در یک حالت ایده‌آل که مدعی داشتن آن هستیم، از موقعیت است

مطالعات فرهنگی  
انسانی

تفاوت‌ها و یا ابقای تفاوت؟ هنوز هویت‌های فرهنگی کشورهای مختلف متفاوت است. هنوز فرهنگ‌ها با هم فرق دارند. گرایش‌های مختلف و فرهنگ‌ها علی‌رغم شباهت‌هایی که دارد، یکسان نیست. در نتیجه سؤال در این‌جا این‌طور است که آیا جهانی شدن می‌خواهد یکدستی ایجاد کند؟ طبعاً این عمل مقاومت برانگیز خواهد بود. مسأله این است که چه‌طور و با چه معادله‌ای می‌توانیم خود را به‌جایی برسانیم که هم جهانی شدن اتفاق بیفتد و هم این‌که فرهنگ‌ها بتوانند هویت نسبی خود را حفظ بکنند؟

در تعلیم و تربیت جهانی یا بین‌المللی گاهی اوقات تعبیراتی به کار می‌رود مانند تعبیر شهروند بین‌المللی. چنین تعبیرهایی که به کار می‌رود، آیا یک نوع یکدستی را مطرح می‌کند؟

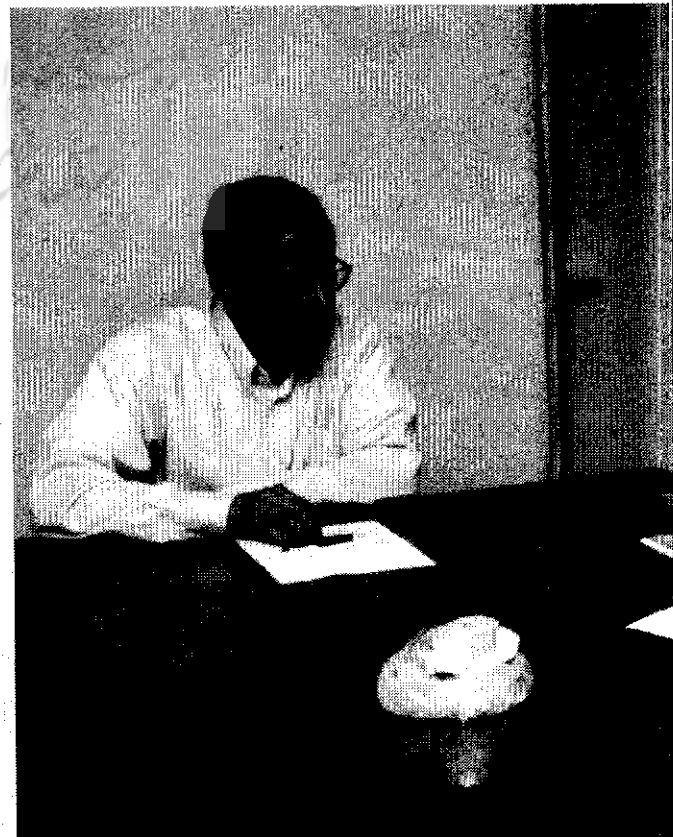
اشتراک دعوت می‌کند [قل تعالوا الی کلمه  
ت فروتر نروند. دوم این که امکان گفت و گو  
رای سوق دادن اهل کتاب به سمت حقیقتی

آیا می‌خواهد به حذف هویت‌های فرهنگی بپردازد؟ چون تعلیم و تربیت هر کشوری شدیداً وابسته به فرهنگ آن کشور است. از این جهت است که مسأله بحث انگیز شده است!

□ آقای دکتر به نظر می‌آید که تأثیر پدیده جهانی شدن بر وجوه فرهنگی ملت‌های مختلف بیش‌تر مد نظر است. هرچند که شروع مسایل اقتصادی بوده است، همان‌طور که خود شما هم تصریح کردید. اما اگر ما دین را در مسأله تعلیم و تربیت به عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی وجوه فرهنگی در نظر بگیریم، این پدیده به‌طور مشخص با قضیه دین چه چالشی خواهد داشت؟

دکتر باقری: بله، حالا ما می‌توانیم این‌جا دین را باز هم از همان منظر قبلی نگاه بکنیم. یعنی آن را به عنوان یک عنصر فرهنگی در نظر بگیریم. البته منظور ما این نیست که دین در دامان فرهنگ‌ها پدید می‌آید. من منظورم منشأشناسی در دین نیست. بلکه وقتی که از بیرون به جوامع نگاه می‌کنیم، در جوامع، ادیان، عنصری از فرهنگ را تشکیل می‌دهند. عناصر دیگری هم هست. مثل خلق و خو، مردم، عادات مردم و مسایل مختلف. بنابراین اگر از این زاویه نگاه بکنیم، سؤال چیز دیگری نیست. فقط جهت جدیدی را مورد توجه قرار داده‌ایم و پاسخ به این سؤال هم در گرو پاسخ به همان سؤال اصلی خواهد بود. یعنی تعیین تکلیف فرهنگ‌ها در مسأله جهانی شدن، تعیین‌کننده خواهد بود. در رابطه با ادیان دیگر هم (البته فقط دین اسلام مطرح نیست. خوب الان در کشور ما ادیان مختلفی مطرح هستند و هرکدام از آنها هم دغدغه حفظ خود را دارند.) مسأله همین‌طور است. در نتیجه این قضیه جهانی است که آیا جهانی شدن به این معناست که فقط یک دین را رسمی اعلام می‌کنند که همه یک دین داشته باشند. یا این‌که می‌گویند دین اصلاً جایی ندارد؟ این‌ها به‌طور کلی از همان مسایل فرهنگی است که مقاومت ایجاد می‌کند.

به نظر می‌رسد که جهانی شدن تنها در یک صورت می‌تواند یک جریان موجه به لحاظ عقلانی و ممکن الوقوع به لحاظ عملی باشد. موجه یعنی اصلاً قبل از این‌که اتفاق بیفتد، ما بگوییم آیا واقعاً می‌شود برای آن وجهی قایل شد و ممکن الوقوع هم یعنی اصلاً روند امور اجازه می‌دهند که



**\* جهانی شدن هنگامی می تواند  
موجه و ممکن الوقوع باشد که  
منظور از آن کشف هرچه بیش تر  
وجوه مشترک میان ملت ها و  
تمدن ها و تسهیل ارتباط و مراوده  
میان آن ها باشد .**

**\* پلورالیزم و جهانی شدن در دو  
جهت مختلف و مخالف قرار  
دارند . پلورالیزم ، چه دینی و چه  
غیردینی ، بر تفاوت ها تأکید می کند  
و جهانی شدن وحدت گرایانه است  
و اصولاً مثل دو پیکان با جهت های  
متفاوت هستند .**

**\* ما در تربیت فرزندان باید روی  
چیزهای دیگر حساس باشیم . یعنی  
با فرض دنیای باز تربیت کنیم .  
برای این منظور باید در بچه ها  
قدرت ارزیابی و گزینش به وجود  
آوریم .**

این موضوع اجرا بشود . جهانی شدن هنگامی می تواند موجه و  
ممكن الوقوع باشد که منظور از آن کشف هرچه بیش تر وجوه  
مشترک میان ملت ها و تمدن ها و تسهیل ارتباط و مراوده میان آن ها  
باشد . این مطلب است که می تواند جهانی شدن را توجیه بکند و  
در این صورت امکان وجودش هم خودبه خود خواهد بود .

دو مورد را من در اینجا عرض کردم ؛ یکی کشف هرچه بیش تر  
مشترکات ، دوم تسهیل مراوده بین فرهنگ ؛ نکته اول توضیحش  
این است که سوء تفاهم بین فرهنگ ها خیلی زیاد است ؛ همان طور  
که بین افراد خیلی زیاد است . همان طور که شما می بینید . چند  
آدم که یک کاری را با هم شروع می کنند ، زود متوجه می شوند که  
با هم تفاوت دارند و مقدار زیادی از این تفاوت ناشی از سوء تفاهم  
است . یعنی از یکدیگر برداشت بد داشتن و برحسب آن  
موضع گیری کردن که یک دور باطل ایجاد می کند .

این مسأله به نظر من در فرهنگ ها هم وجود دارد ؛ یعنی به  
اصطلاح یک نوع شووینیزم و یا خودمحوری در فرهنگ ها وجود  
دارد ؛ همان طور که در افراد وجود دارد . لذا تمایل اعضای فرهنگ  
به این است که فرهنگ خودشان را برتر ببینند و بگویند که ما ، در  
موضع برتری قرار داریم و همین باعث سوء تفاهم می شود . چون  
شما اگر بگویید و معتقد باشید که برترید ، یعنی بقیه را یک جور  
ضعیف و خرد می بینید . از این قرار است که سوء تفاهم بین  
فرهنگ ها از قبل وجود داشته است و الآن هم وجود دارد . رفع این  
سوء تفاهم ها به معنای کشف نقاط مشترک است .

همان طور که وقتی دو نفر آدم بفهمند که دچار سوء تفاهم  
هستند ، بنای کارهای خود را بر تفاهم بیش تر می گذارند تا با  
همدلی به کشف نکات مشترک بیش تری برسند . همدلی هم  
یعنی این که ما یک مقدار خودمان را به جای طرف مقابل  
بگذاریم . باید کمی انصاف به خرج بدهیم . نه این که به شکل  
دیگری ببندیشیم . دو آدم که این طور به هم نگاه کنند ، می بینند  
که اصلاً اختلاف عمیقی نیست و حرف طرف مقابل هم معقول  
است ؛ یعنی در درجه اول ، آن تفاوت های فرهنگی را که مابین  
خود و دیگران می بینیم ، خواه در آداب اجتماعی ، خواه در نوع  
دین یا در محتوای فرهنگی آن ها باشد ، آن ها را چون متفاوت و  
برای ما عجیب هستند ، نامتعارف معنی می کنیم ؛ خود نامتعارف  
بودن هم یک قدم فاصله دارد با چیز بد .

این عجیب و غریب بودن را توجه کنید . شما وقتی گفتید  
نامتعارف است ، یعنی بد نیست و خوب هم نیست . به این

سهولت ما می‌توانیم دچار سوء تفاهم شویم و اگر بنا را بر این بگذاریم که خودمان را جای فرهنگ مقابل بگذاریم و آن فرهنگ را از درون آن بررسی کنیم، می‌بینیم که وقتی آدم‌ها می‌روند و درون فرهنگ‌های دیگر یک سال یا دو سال زندگی می‌کنند و یا در کشورهای دیگر، خیلی دیدشان نسبت به قبل که هنوز آن کشور را ندیده بودند، فرق می‌کند. به این ترتیب ما با این همدلی کردن می‌توانیم به کشف نکات اشتراک بیش‌تری برسیم. گاهی اوقات یک مسأله‌ای در فرهنگ‌های مختلف مشترک است و ممکن است با پیام‌های مختلف باشد و فقط مصداق‌هایش یک مقداری باهم متفاوت باشد.

پس اولین نکته‌ای که برای موجه کردن جهانی شدن می‌تواند مورد نظر باشد، کشف نکات مشترک بیش‌تر است که متضمن رفع سوء تفاهم‌های بیش‌تر است که در درجه اول حاکم می‌شود. وقتی که دو چیز وجود داشته باشند، یعنی دو فرهنگ متفاوت، اولین چیزی که گفتیم به وجود می‌آید، همان سوء تفاهم است ولی باید متوجه بود که سوء تفاهم وجود دارد و راه برطرف کردنش همان همدلی است و به این وسیله می‌شود سوء تفاهم را کاهش داد. این یک نوع برداشت از مفهوم جهانی شدن است؛ به عبارتی پاره‌های جهان به هم نزدیک‌تر می‌شوند. نقاط تعلق بین فرهنگ‌ها بیش‌تر می‌شود و می‌تواند یک نوع فرهنگ را در جهان به وجود آورد. همچنان که می‌تواند یک نوع اتفاق و وحدت را ایجاد کند.

□ به نظر شما در این مورد خاص چه نسبتی بین پلورالیزم و جهانی شدن وجود دارد؟ در مقایسه بین این دو چه می‌توان گفت؟  
دکتر باقری: البته پلورالیزم و جهانی شدن در دو جهت مختلف و مخالف قرار دارند. پلورالیزم، چه دینی و چه غیر دینی، بر تفاوت‌ها تأکید می‌کند و جهانی شدن وحدت‌گرایانه است و اصولاً مثل دو پیکان با جهت‌های متفاوت هستند.

در یک صورت جهانی شدن و پلورالیزم می‌توانند همگرایی داشته باشند. به این معنا که در جهانی شدن، مقصود این نباشد که تفاوت‌ها حذف بشوند. حفظ تفاوت‌ها جای خود دارد. از سوی دیگر منظور از پلورالیزم این نباشد که بخواهند تباين تمام عیاری را بین محورها و فضاهاى مختلف اثبات کنند.

روایتی از پلورالیزم که مبتنی بر تباين است می‌گوید: چند دیدگاه متفاوت به هیچ وجه قابل جمع نیستند و اصلاً نقاط

اشتراک هم باهم ندارند. این پلورالیزم «تباينی» است. در صورتی که ممکن است شما از پلورالیزم روایت دیگری داشته باشید و این نظریه را بپذیرید اما از تباين حرف نزنید بلکه از تداخل سخن بگوئید؛ یعنی چون پلورالیزم می‌خواهد تفاوت‌ها را معین کند، تفاوت در عین تداخل وجود دارد. یعنی آن مقدار تفاوت می‌تواند برای ما کافی باشد تا ما یکسان حکم نکنیم و خود پلورالیزم هم همین را می‌خواهد که شما وقتی مسائلی مختلف را می‌بینید، یکسان‌سازی نکنید و جهات اختلافشان را مد نظر داشته باشید. البته نقاط اختلاف می‌تواند با نقاط اشتراک قابل جمع باشد و این مثل دواير متقاطع است، که در عین اختلاف نقاط مشترکی باهم دارند. این هم می‌شود یک نوع کثرت‌گرایی و همین شکل است که با جهانی شدن با شکل مطلوبش می‌تواند همگرا باشد. یعنی پلورالیزم در شکل مرجعش و جهانی شدن هم در مقام مرجعش به هم نزدیکند.

□ آقای دکتر با توجه به این تفکیکی که شما به عمل آوردید، در واقع بر اساس این همگرایی مفروض، آیا می‌توانیم بگوئیم پلورالیزم یک ابزار مناسب برای پدید آمدن جهانی شدن است؟ آیا پلورالیزم می‌تواند یک مقدمه برای جهانی شدن باشد؟ البته با این فرض که ما یک روایت معقول از آن وجود داشته باشیم.

دکتر باقری: توجه شما را جلب می‌کنم به تعبیری که می‌گویند: لیوانی را که نیمی از آن آب دارد، به دو شکل می‌شود تفسیر کرد، یکی این که نیمی از آن خالی است و دیگر این که نیمی از آن پر است. پلورالیزم بیانی است از نوع این که نیمی از آن خالی است و جهانی شدن بیانی از نوع این که نیم آن پر است. این دو عبارت از نظر ظاهر دو بیانهند ولی نظر من این بود که اگر این دو بیان آن شکل متعادل خودشان را بتوانند پیدا کنند، به هم نزدیک خواهند بود و همگرایی بین آن‌ها ایجاد می‌شود.

در حالی که در شکل‌های قطبی، این‌ها کاملاً فلش‌های مقابل هستند. یعنی پلورالیزم نمی‌خواهد به جهانی شدن تن بدهد. پلورالیزم می‌خواهد بگوید که این‌ها متفاوت هستند و شما چرا این‌ها را به هم متصل می‌کنید و جهانی شدن می‌خواهد بگوید این تفاوت‌ها در حال از بین رفتن هستند و در همه دنیا این تفاوت‌ها دارند مثل هم می‌شوند. نظام‌های حکومتی مثل هم دارند و یا خواهند داشت و همچنین چیزهای دیگر؛ پس همه به آن جا خواهیم رسید که در یک نقطه مشترک شویم و یا مثلاً جوان‌ها در

همه جوامع آرمان‌هایشان مثل هم خواهد شد. این یک نوع وحدت‌گرایی است که نظام تفاوت‌ها در تفکر جهانی شدن در هم ادغام می‌شود و می‌تواند میزانش متفاوت باشد. ولی در درجه اول این‌ها با هم اصلاً همگرایی ندارند.

اما هم در بین پلورالیست‌ها کسانی هستند که این مطلب را تأیید می‌کنند و هم در جهانی شدن کسانی هستند که پیروی می‌کنند و یا می‌توانند پیروی کنند. یعنی ما در جهانی که کشورها در حال نزدیک شدن به یکدیگر است با حفظ تفاوت‌ها بتوانیم با یکدیگر صحبت کنیم؛ چون پلورالیزم یعنی تأکید بر تفاوت‌ها و جهانی شدن به معنی قبول اشتراک‌ها است.

□ اگر می‌شود درباره هم‌سویی این دیدگاه‌ها (پلورالیزم و جهانی شدن) کمی بیش‌تر توضیح بدهید و بگویید چگونه به هم نزدیک می‌شوند؟

دکتر باقری: در کثرت‌گرایی حداکثر این است که با دیگران تماهلی کنید یعنی این‌که وجود آن‌ها را هم ما قبول کنیم. یعنی این‌که فقط ما نیستیم مطلق‌گرایی نکنیم. ببینید در روایت کثرت‌گرایی تباینی، تصور بر آن است که عناصر متکثر (که حالا فرهنگ‌ها باشند و یا نظریات باشند فرق نمی‌کند) از هم کاملاً منفکند؛ تباين مثل دو دایره‌ای است که از هم منفکند و با هم هیچ وجه مشترکی ندارند. مثل دنیاهای ما؛ مثلاً دنیای کودکی یک دنیاست و دنیای پیری یک دنیای دیگر است. در دنیای پیری آدمی است که مرگ را حس می‌کند، آدمی است که توانش را از دست داده است و دنیای کودکی پر از شور و شوق و شمع و این جور چیزهاست. دو دنیا که ممکن است با هم نقطه اشتراکی نداشته باشند و این می‌شود تباين. ولی این تنها شکل پلورالیزم نیست؛ این یک روایت خیلی تند است. روایت ملایم‌تر آن این است که حکم بر یکسانی نکنیم بلکه قبول داشته باشیم که تفاوت‌هایی هم می‌تواند وجود داشته باشد؛ اما این تفاوت‌ها در عین تحقق نقاط اشتراک است. نظریه‌های علمی را در نظر بگیریم که ممکن است در آن‌ها نقاط مشترک زیادی وجود داشته باشد. مثلاً هر دو طرف قبول دارند که در نظریه‌های علمی، تجربه شاخص دآوری است. این نقطه اشتراک است در عین حال واقعاً دو نظریه است.

□ لطفاً در مورد این روایت متعادل کمی بیش‌تر توضیح دهید.

آیا در روایت متعادل اساساً به وجوه مشترک فکری هم توجه می‌شود؟

دکتر باقری: بله. حالا این‌که میزان این اشتراک چقدر است، خودش قابل بحث است. توجه می‌کنید؟ ولی در پلورالیزم تبايني این‌ها اصلاً نقطه اشتراکی با هم ندارند. می‌گویند که یک روزی مجنون لیلی را ملاقات کرد و لیلی گفت: من خود لیلی هستم، تو دنبال کی می‌گردی؟ بعد مجنون گفت: من می‌خواهم با لیلی خودم خلوت کنم. یعنی اگر یک لیلی بیرون هم وجود داشته باشد، این با لیلی که خودش ساخته دارد زندگی می‌کند. یعنی اگر مقصدی فی الواقع باشد، شما از این حقیقت برداشتی داری و دیگری برداشتی دیگر و به این ترتیب این‌ها می‌توانند از یکدیگر دور باشند. درحالی که وقتی ما به حالت متعادل نزدیک می‌شویم، نقاط مشترکی مطرح است. حالا کم یا زیاد، کمش می‌تواند این باشد که ما در معیارها اتفاق نظر داریم. بیش‌ترش این است که ما هم در معیارها و هم در مفاهیم با هم مشترکیم، این اشتراکات می‌تواند زیاد شود و اصولاً برای این‌که این اشتراکات افزون شود، مانعی نیست ولی ممکن است در حالت متعادل به نقطه تام نرسد. در نهایت دو آدم با دو فرهنگ و دو مرام، ممکن است نقاط اشتراکشان زیاد باشد. اما یک دوئیت با هم داشته باشند. این نکته‌ای است که در دیدگاه متعادل مورد نظر واقع می‌شود.

از سوی دیگر جهانی شدن مفهوم متعادلش این است که ما، در جهانی شدن دنیال این نباشیم که یک صخره یکدست به وجود بیاید به نام جهان. نه، بلکه مانند حلقه‌های یک زنجیر گسیخته است که این‌ها به هم نزدیک می‌شود ولی نه این است که ما به یک حلقه برسیم. باز هم این حلقه‌ها، حلقه‌هاست که متصل می‌شوند به جای این‌که گسیخته باشند. بنابراین به معنای مضمحل شدن کثرت و بروز وحدت‌تام نیست؛ وحدت باید باشد، کثرت هم باید باشد. جهانی شدن یعنی روی آوردن به یک وحدتی در عین کثرت. وحدت عبارت است از نقاط اشتراک بین فرهنگ‌ها؛ یعنی اگر دو فرهنگ با هم مراد برقرار کردند، متوجه می‌شوند که چه نقاط اشتراکی با همدیگر دارند. اما چون بحث تعلیم و تربیت دینی هم هست، بیایم در داخل این حوزه بحث کنیم.

معمولاً پیرو هر دینی راه‌های دیگر غیر از راه خودش را انکار می‌کند. این چطور است؟ آیا در ادیان دیگر هیچ حقیقتی وجود ندارد؟ ما می‌توانیم بگوییم که حقیقت بیش‌تری در دین من



است. خوب حالا این که در نزد من حقیقت بیش تری هست، این یک رکن است اما امکان نقاط اشتراک را نفی نمی کند. همان طور که خود قرآن گفته است: تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم<sup>۱</sup>. یعنی بیایید در اطراف آن نکات که اختلاف نظر داریم به نکات اشتراکمان هم اقرار کنیم. این خودش خیلی مهم است. این یعنی این که ما به اشتراکمان فکر کنیم. چون این خیلی مهم است. این که اصلاً چه فایده ای دارد که ما به اشتراکات فکر کنیم؟ فایده اش همین است که ما از هم خبردار بشویم. آن وقت هر کسی هر میزان از حقیقت را دارد می تواند آن را عرضه کند. ولی وقتی شما می گوید که تباین وجود دارد، در آن صورت دیگر موقعیت بهره وری هم از بین خواهد رفت. به نظر می رسد که پیامبر وقتی اهل کتاب را به حفظ نقاط اشتراک دعوت می کند، می خواهد که آن ها از این مقدار حقیقت فروتر نروند و این خودش غنیمت است. دوم این که امکان گفت و گو پیش می آید و ما می توانیم حرف بزنیم. وقتی ما می گویم نکاتی را قبول داریم، در واقع باهم رفیق می شویم. حالا که رفیق شدیم، می توانیم حرف بزنیم و نقاط اختلاف را هم می توانیم به بحث بگذاریم و چه بسا که این گفت و گو حاصل خیز هم بشود و باعث شود که من نکته شما را قبول کنم و شما نکته من را قبول کنید و این حرکتی است به سمت نقاط اشتراک و رسیدن به مفهوم اشتراک. اساساً در یک حالت ایده آل ما می توانیم برای سوق دادن اهل کتاب به سمت حقیقتی که مدعی داشتن آن هستیم، از موقعیت استفاده کنیم.

آیا با فرض چنین روایت معقولی اساساً دغدغه به خطر افتادن دین معنا خواهد داشت یا نه؟

**\* در یک صورت جهانی شدن و پلورالیزم می توانند همگرایی داشته باشند. به این معنا که در جهانی شدن مقصود این نباشد که تفاوت ها حذف بشوند. از سوی دیگر منظور از پلورالیزم این نباشد که بخواهند تباین تمام عیاری را بین محورها و فضاهاى مختلف اثبات کنند.**

□ سؤال بعدی این است که اگر پدیده جهانی شدن را یکی از دستاوردهای مستقیم و یا غیرمستقیم عصر ارتباطات بدانیم، با توجه به ویژگی های عصر ارتباطات، دغدغه مخاطره ارزش های دینی را به چه صورت ارزیابی می کنید؟

دکتر باقری: این مطلب که جهانی شدن می تواند برای من مخاطره آمیز باشد یا نه؟ به نظر بنده مخاطره آمیز نیست؛ یعنی جهانی شدن در مفهومی که مطرح شد، شمشیرش را نکشیده است که تمام تفاوت ها را به پایان برساند؛ اصلاً به این شکل نمی شود. چون انسان ها هم متفاوت هستند و شبیه کردن آدم ها به هم غیرممکن است، بنابراین سودای باطلی است و هر کس





نکته دیگر این که گسترش ارتباطات با دین تعارض دارد یا نه؟

درواقع همین نکته ای است که دارم عرض می کنم و می تواند این مسأله را کمی باز بکند. منتهی چیزی که در جامعه ما اکنون می گذرد، این روایت نیست؛ یعنی روایت متعادلش نیست و غالباً از نوع افراطی اش است؛ یعنی اگر ما به کل جهان شناسی تاریخی نگاه کنیم، چه با نگرش جامعه شناسی و چه با نگرش درون دینی خواهیم دید که دین حذف شدنی نیست. یک بار با این دید خیلی کلان نگاه می کنیم. یک بار هم مایلیم که به عنوان وظیفه خودمان در یک سطح خیلی پایین تر مثلاً در یک کشور یا در یک جامعه نگاه کنیم. یعنی خیلی خیلی پایین تر؛ مثلاً معلم دینی وظایف دینی را به عهده دارد. از یک طرف می داند که دین زایل شدنی نیست؛ ولی این به این معنی نیست که در کشور ما دین زایل نمی شود یا در کشور ما دین تضعیف نمی شود. بین این دو می شود فرق گذاشت. بنابراین در مورد موقعیت دینی اگر برداشت ها و روش های خودمان را اصلاح نکنیم، چه بسا با گسترش ارتباطات دچار مشکل و بحران شویم. اگر روش هایمان را تغییر بدهیم، می توانیم از این تعارضات رها بشویم. می دانید دین مثل دریاست. اگر ما در این دریا غور کنیم، یک چیزهایی گیرمان می آید. ولی الآن وقتی که مواجه می شویم با مسأله های جدید، آن موقع باید دوباره کاوش کنیم. دوباره باید به دریا فرو رویم و ببینیم چه گورهایی را می شود پیدا کرد که این درد را درمان کند. به اعتقاد بنده درواقع بافت معرفت دینی، گویی که مدارهای مختلفی دارد و در هسته، آموزه های اساسی دینی است که واقعاً دین به ما داده است؛ مثلاً این که خدا یکی است، حاوی معرفت است و این معرفت یقیناً دینی است. مشکلی ندارد و ما تا آخر الزمان هم می گوئیم که معرفت دینی است. ولی در دور این هسته، دایره هایی وجود دارد که می تواند ناشی از برداشت های غلط و نامناسب باشد و به خاطر همین برداشت های غلط ممکن است دچار گرفتاری شویم و یا اساساً تصویر شومی از دین ارائه کنیم.

هم فکر کند، به این نتیجه خواهد رسید، درواقع آب در هاون کربیدن است. مثلاً در شوروی سابق یک نوع همسان سازی بود که می خواستند همه غیردینی باشند و دیدیم که شکست خوردند. آدم ها را خدا یک جور آفریده که همه فردیت دارند و این به طور کامل حذف نشدنی است.

من در یک روایتی می خواندم؛ زمانی که امام زمان (عج) ظهور می کند، بین اهل کتاب (بین مسیحی ها و یهودی ها) بر اساس تورات و انجیل قضاوت می کند. یعنی یهودی ها و مسیحی ها هم در آن زمان خواهند بود و این طور نیست که امام زمان (عج) بگوید: اسلام را بپذیرید و یا گردنشان را می زرم. توجه می کنید اگر این طوری باشد که در حکومت امام زمان (عج) اقلیت هایی بتوانند وجود داشته باشند، این معنایش این است که جهانی شدن باز است؛ ایشان هم دنبال این نیست که بیاید و بگوید که در حکومت من هیچ اقلیتی وجود نداشته باشد. حالا برداشت های ما هر چه باشد، معنایش این است که در خود اسلام هم چنین معنایی تبیین نشده است.

بنابراین این مسأله که اختلافات فرهنگ ها و ادیان حالا در یک بیان کلی بخواهد حذف بشود ترس انگیز نخواهد بود. در هر حال بعید است که ما بتوانیم به نقطه ای برسیم و به خصوص به یکدستی تمام عیار و یا به یک دین واحدی قایل شویم؛ چون مسأله اعتقادات که تزریقی نیست بلکه آدم ها باید اعتقاد پیدا کنند و اعتقاد هم که زوری نمی شود.

□ آقای دکتر، آیا می توانیم بگوئیم در پی گسترش ارتباطات و فراهم آمدن شرایط مساعد، اسباب دنیاگرایی و لذت طلبی ما پیش تر شده است و همین امر خود به خود به جایگاه دین در بین انسان ها لطمه می زند؟

دکتر باقری: ببینید دنیاگرایی درواقع همیشه بوده است و انسان برای دنیاگرایی هیچ موقع کم نمی آورد. دنیاگرایی یک گرایش



درونی است. ممکن است انسان به یک نفر دل ببندد یا این که مثل قارون به تمام گنج های خودش دل خوش کند؛ فرقی نمی کند. دل بستگی، دل بستگی است. یعنی حالا چون وسایل این دل بستگی به عنوان مثال در زمان پیامبر (ص) محدود بوده است مثلاً آن موقع ویدئو یا چیزهای مجلل امروزی نبوده است، ولی آن ها هم با همان وسایل آن روز دنیا پیوسته بوده اند. بنابراین مسأله امکانات در بهره گیری از دنیا خیلی تعیین کننده نیست؛ چون مهم همان انحراف پذیری یا پرهیزگاری انسان است. آدم می تواند تمام وجودش را به یک سکه وابسته کند و یا به یک شرکت بزرگ. اگر این کار را انجام داد، تفاوتی در ماهیت قضیه نیست. دل سپاری، دل سپاری است. دل سپاری این است که «من» انسان تسخیر شود. این طور نیست که مثلاً امروز حفظ «من» و «خود» نگه داری دشوارتر باشد. همیشه این دشواری وجود دارد. منتها تنها چیزی که دین را موفق می کند، همان زیبایی دین است و پیامبران در عرصه ارائه زیبایی دین موفق بودند. در هر حال ایمان آوردن یک امر انتخابی است که می تواند هم مخالف داشته باشد و هم موافق.

□ بنابراین به عقیده شما راه مقابله این نیست که ما یک محیط بسته درست کنیم. جامعه ای که در آن ارتباطات محدود و کنترل شده باشد؛ یعنی یک قرنطینه اجتماعی درست کنیم. پس راه حل چیست؟ آیا باید همه چیز آزاد و بدون محدودیت باشد؟  
**دکتر باقری:** انسان می تواند تا حدودی محدودیت ایجاد کند. ولی مسأله این است که در دنیای باز به این محدودیت ها نمی توان دل خوش بود. بنابراین ما اگر خیال بکنیم با گفتن این که نگاه نکن و یا گوش نکن، مشکل حل می شود، خیالی واهی است. حتی خود بچه ها با هم یک شبکه ارتباطی دارند. یعنی یک نوع اینترنت هستند. یعنی هر چیزی را که این شنیده است به آن یکی می گوید و هر چه را آن یکی شنیده است به این می گوید. لزومی ندارد که در خانه اش اینترنت وجود داشته باشد و می داند که این خطرش بیش تر است. یعنی این که اگر هر کسی به سادگی خودش فیلم را ببیند، کم تر جاذبه دارد تا این که کس دیگری با آب و تاب آن را تعریف کند. بسیاری از پدر و مادرها این محدودیت ها را اعمال می کنند ولی فکر نمی کنند که این کار ثمربخش نیست. یعنی باید این فرض را قبول کرد که بچه ها در دنیای باز زندگی می کنند و ما اگر این طرف را ببندیم آن طرف باز است. پس ما در تربیت فرزندان باید روی چیزهای دیگر

حساس باشیم. یعنی با فرض دنیای باز تربیت کنیم. برای این منظور باید در بچه ها قدرت ارزیابی و گزینش به وجود آوریم. یعنی این که اگر فیلمی دید بتواند روی آن نظر بدهد و یک نقد منصفانه در مورد فیلم داشته باشد. مثلاً این فیلم این جایش بد است و این جایش خوب؛ با دلایل خودش. توجه می کنید این جور تربیت، تربیتی است که به پرورش قدرت ارزیابی در بچه ها منجر می شود. او در هر حال این فیلم را می بیند، چه بهتر که یاد بگیرند که نقاط قوت و ضعف را شناسایی کنند و باورش نشان بشود که این جا ضعف است و این جا قوت است. یک همچنین شیوه هایی را ما باید با فرض محیط باز مدنظر داشته باشیم.

□ در واقع منظور شما این نیست که تمام محدودیت ها را مطلقاً کنار بگذاریم و در محیط خانواده هیچ قید و بندی نباشد؟  
**دکتر باقری:** حقیقتش این است که این محدودیت هایی که ما اعمال می کنیم، خیلی امیدبخش نیست. حالا بحث این است که در این شرایط چه کار باید کرد؟ آیا ما اصولی داریم که برای مقابله به کارمان بیاید و بتوانیم آن ها را جایگزین بکنیم و به کار بگیریم؟ ما باید برای تعلیم و تربیت در بین خانواده به بچه ها قوت درونی بدهیم. و البته سعی می کنیم تا حد امکان محیط را هم پاکیزه نگه داریم. ولی امید ما باید به قوت های درونی باشد. قرآن کریم هم می گوید، اگر هدایت بیاید گمراهان به شما ضرر نمی زنند: **علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهدیتکم** ما در این مفهوم متعادل شدن باید مراد فرهنگی را افزایش بدهیم؛ مثل همین کاری که در ایران انجام می گیرد و برای گفت و گوی ادیان جلساتی هست و مؤسساتی مشغول این کار هستند و از اندیشمندان دعوت می کنند. از مسیحی ها، از یهودی ها و غیره. این خیلی خوب است و این همان جهانی شدن است. یعنی ما داریم ارتباطات را برقرار می کنیم. نه این که می خواهیم یهودی بشویم و یا یهودی می خواهد مسلمان بشود. اما مسأله اصلی این است که ارتباطات گسترش یابد و گفت و گوها هم افزایش پیدا بکند و ما حقیقتاً مثل کسانی حرف بزنیم که می خواهند از حرف های طرف مقابل استفاده کنند. یعنی یک موضع ردی انتخاب نکنیم بلکه موضع نقدی داشته باشیم. این موضع، حالت و فضای مناسبی ایجاد می کند برای هدایت عامه. یعنی اگر ما این روش را انتخاب بکنیم، افراد بیش تری در جامعه هدایت می شوند تا موقعی که ما پشت میز

می‌نشینیم و حرف دیگران را رد می‌کنیم. ممکن است گفت و گو بکنیم ولی این گفت و گو یک سایه‌هایی در خودش دارد. گفت و گویی که یک موضعی در آن اتخاذ شده است و این گفت و گوی واقعی نیست. گفت و گوی واقعی این است که ما احتمال بدهیم که طرف مقابل هم حرفی دارد.

سؤال دیگر ما مربوط به مقاله‌ای است که در شماره سوم مجله تربیت اسلامی به چاپ رسانده‌اید. در آن جا به تفاوت تربیت و شبیه تربیت اشاره کرده‌اید و تقلید و تلقین و تحمیل را از موارد شبه تربیت به شمار آورده‌اید. پرسشی که به نظر می‌رسد این است که آیا می‌توان از کلمات حکمای اخلاق، نقشی را برای «تقلید» و خصوصاً «تلقین» در تخلق به فضایل استنباط کرد؟ این معنی در کلمات بعضی بزرگان است که تکلف در آراستگی به فضایل باعث تخلق به آن‌ها می‌شود؛ شما این دو مطلب را چگونه جمع می‌کنید؟

دکتر باقری: ببینید نکته اصلی در این است که ما به عنوان استراتژی صحبت کردیم اما به عنوان تاکتیک ممکن است چیزی‌هایی که شما گفتید مورد قبول باشد. یعنی در تعلیم و تربیت این‌ها را نمی‌توان خط‌مشی قرار داد؛ ممکن است که این‌ها به منزله تاکتیک‌های موقت و محدود انجام شود ولی نه به عنوان استراتژی که بخواهیم همیشه با این راه‌نما حرکت کنیم. ممکن است تقلید و تلقین و این جور چیزها در یک مواردی به شکل تاکتیک به کار بروند، اگر لازم باشد یا اجتناب ناپذیر باشند. ببینید در دوران کودکی تقلید اجتناب ناپذیر است یا ممکن است گاهی تحمیل هم لازم باشد. خوب دقت کنید حتی خود تلقین در مواردی است که فرد با خودش قول و قرار می‌گذارد و این کار را انجام می‌دهد نه با دیگران. یعنی آدم متقاعد شده است، یعنی انتخاب کرده است و حالا دارد بهایش را می‌پردازد. مثل کسی که می‌داند ورزش خوب است و تصمیم گرفته ورزش بکند. خوب حالا باید هر روز در ساعت بدود، باید عرق بریزد، ولی چون او می‌داند برای چه این کار را می‌کند، خوب انجام می‌دهد.

ولی شما بی هیچ توجیهی به کسی بگویید یا الله بلسند شو و دو ساعت بدو! او نمی‌تواند، خسته می‌شود. چون او نمی‌فهمد این کار برای چیست. بنابراین اگر ما این دو قید را در نظر بگیریم، در این صورت مشکلی برای مواردی که شما نام بردید نخواهد بود. اولاً به صورت تاکتیک باشد نه استراتژی و ثانیاً محدود باشد.

□ چه توصیه‌ای برای معلمان دینی و قرآن و مربیان پرورشی که وظیفه تربیت بر دوش آن‌ها سنگینی می‌کند و نیز برای تألیف‌کنندگان کتاب‌های درسی دینی دارید؟

دکتر باقری: به اشاره عرض بکنم، تا آن جایی که به معلمان مربوط می‌شود اولاً معلم‌ها قبل از این که دست به کار تربیت بشوند باید بدانند تربیت کردن با چه روش‌هایی صورت می‌گیرد. باید جهانی شدن را درک بکنند. برخی از معلمان ما، شناختی از جهانی شدن ندارند. در نتیجه دانش‌آموزان اگر این حرف را بزنند، این‌ها را خیلی به دیده منفی نگاه می‌کنند. بنابراین اولین کار این است که معلمان فکورت‌تر بشوند. بیش تر اهل مطالعه بشوند. البته گرفتاری معلمان زیاد است ولی خوب به هر صورت یکی از لوازم مسأله این است که اول آشنا بشوند. مطالعه زیاد در این مسایل بکنند. یک ضرورت است که معلمان با مسایل روز آشنا بشوند.

در گام بعد هم نوبت به کارگیری اصول و روش‌های مناسب با این زمان است. مثل این چیزهایی که امروز صحبت شد. ما به عنوان یک معلم باید تأمل مجدد کنیم که آیا واقعاً الآن هم این روش کارساز است؟ اگر نیست چه روش‌هایی را باید بکار ببریم؟ چه اصولی را متناسب با فضای جدید بکار بگیریم؟

در مورد کتاب‌های درسی دینی هم باید کار کلیشه‌ای نباشد. با تأملی که من روی کتاب‌های درسی کرده‌ام، دیدم از سه جهت باید جداً مورد تأمل قرار گیرد. از جهت موضوعاتی که انتخاب می‌شود، نحوه طرح مسأله و زبان طرح مسأله.

□ خیلی متشکریم که قبول زحمت فرمودید.

زیرنویس:

• از چهره‌های شناخته‌شده تعلیم و تربیت و عضو هیأت علمی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی (دانشگاه تهران)

(۱) آگ عمران / ۶۴

(۲) مانده / ۱۰۵